

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُنَادُونَ عَلَى اللَّهِ بِآيَاتِهِ
فِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۵۲﴾

و چگونه به کفر می گرائید با آنکه آیات
خدا بی دربی بر شما خوانده می شود و
رسول خدا در میان شما است و هر که
نگهداری جویند به خدا همانا به سوی راهی
راست هدایت شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا
تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۵۳﴾

هان ای آنانکه ایمان آورده اید! خدای را
آنچنانکه حق پرواگیری است، پروا گیرید
و نمیرید مگر آنکه شما تسلیم شدگان
باشید.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا
وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ
مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۴﴾

و نگهداری یابید به سبب رشته خدا همگی
و پراکنده نشوید و به یاد آرید نعمت
خدا بر خود آنگاه که با هم دشمن بودید
پس الفت داد میان قلبهای شما، پس
با نعمت او [دریامدادان زندگی]
به صورت برادر درآمدید؛ و بر لبه گودالی
از آتش بودید آنگاه رهانید شما را از آن
پرتگاه، اینچنین تبیین می کند خدا آیاتش
را برای شما باشد که شما هدایت یابید.

وَلَسَوْفَ يَسْتَفْهِمُ قَوْمٌ مِمَّنْ هُمْ أَتَمُّ بِالنِّسْبِ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ
عَظِيمٌ ﴿۱۵۵﴾

و باید گروهی همانندش از شما باشند که
پیوسته به خیر دعوت کنند و به معروف فرمان
دهند و از منکر باز دارند و همین کسان
رستگار هستند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ﴿۱۵۶﴾

و همچون کسانی نباشید که پراکنده و مختلف
شدند پس از آنکه نشانهای روشنگر
بیامدشان و همینها برایشان عذابی بزرگ
است.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ
اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَفَكُنْتُمْ أَشْجَارًا تَلْقَوْنَ
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۵۷﴾

روزی که همی سفید گردد رویهائی و سیاه
گردد رویهائی، پس آنانکه رویهائشان
سیاه شود: آیا کافر شدید بعد از ایماننان؟
پس بچشید عذاب را در برابر آنچه که بدان
کفر می ورزیدید.

و آنانکه سفید شد روپهانشان پس در رحمت
خدا هستند، ایشان در آن جاودانند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۵۰﴾

این است آیات خدا که همی خوانیم آنها
را بر تو به حق، و این خدا نیست که ستمی
را برای جهانیان بخواهد.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ
ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ﴿۵۱﴾

و برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه
در زمین است و په سوی خدا باز گردانده
شود امور.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ ﴿۵۲﴾

لغات:

طعم (به کسر عین): خوردنی را چشید، مزه آن را دریافت، خورد، شاخه‌ای
را پیوند کرد، بر چیزی توانا شد.

جَلَّ (به کسر حاء): مصدر به معنای وصف. (به فتح حاء): گره را باز کردن،
در مکان جای گرفتن، حلال شدن، بر او واجب گردیدن، رسیدن زمان پرداخت
وام، سو کند را انجام دادن.

بَيْت: خانه، خیمه، خانواده، از بات: شب را در جایی به روز آورد، تا شب
اقامت گزید.

وَضَعَ (ماضی مجهول): پائین آورده شد، بر کنار گردید، زبون شد، داستانی
به دروغ درست شد، کتابی تألیف گردید، کیفر از شخص برداشته شد.

بَنَى: مکه با قلب میم به باء (مانند: لازب = لازم، راتب = راتم) از مک:
مکیدن، از میان بردن، حساب بدهکار را یکسر رسیدن، بر او سخت گرفتن. یا
از بك: درهم کوبیدن به هم تنه زدن، چیزی را دریدن، از هم گشودن، چهارپا را
دوآیدن و خسته کردن، بینوا شدن شخص. برخی از محققین مکه را واژه‌ای
سببی می‌دانند از «مکورابای - مکرابای» که به معنی معبد و محل قدس است.

مُبَارَكٌ (اسم زمان یا مفعول): محل خیر و برکت. از بارك: برکت داد یا
خواست، از او خوشنود شد، تمجیدش کرد. از برک: شتر را خوابانید تا سینه‌اش
به زمین رسید.

حَجَّ - به کسر و فتح جاء: بر او در احتجاج غلبه یافت، آهنگ آن را کرد، جراحی را بررسی و مداوا کرد، با کسی پی در پی رفت و آمد کرد، مکان مقدسی را زیارت کرد.

إِعْتَصَمَ: محکم به دست گرفتن، با شخصی ملازم شدن، در حمایت خود آوردن، به پناه خود گرفتن.

حَبَلٌ: (به سکون ب): بند، ربه‌مان، پیوند، رگ. (به فتح ب): ساقه‌های مو، خشم، اندوه، جنین.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاتُ، قُلْ فَأَنُوبُوا بِالتَّوْرَاتِ فَآتَلُّوْهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

الطعام با لام عهد، خوردنی متعارف است که در ذائقه گوارا باشد و در بدن جذب و پیوند یابد. کان خبر از اصل حلیت تکوینی باید باشد. مانند اصل طهارت، زیرا پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل احکام و شریعت مدوئی نبوده است، و اختصاص بنی اسرائیل نظر به نبوتها و زمینه تشریح تورات، و استثنای الاما حرم است. اسرائیل، لقب یعقوب و گویا مقصود همانست. به قرینه علی نفسه با ضمیر مفرد و اظهار اسرائیل به جای اضمار، و ظرف من قبل ان... که ظاهراً متعلق است به کان حلا. گرچه اسرائیل به بنی اسرائیل هم گفته می‌شود، مانند «نیم، عدی، تغلب» و اکنون هم متعارف است. در قرآن جز در این آیه، یعقوب به نام اسرائیل خوانده نشده است. چنانکه بنی اسرائیل هم به نام اسرائیل در قرآن نیامده است. شاید در این آیه اشاره‌ای باشد به تقارن این نام با تحریمی که یادآوری شده است و در تورات به گونه رؤیای انسانه آمده است.

۱- «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم به‌وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده

مفهوم ظرفی من قبل... آنست که پس از نزول تورات طعامهایی بر بنی-اسرائیل تحریم شده است. و پیش از نزول تورات جز آنچه که اسرائیل بر خود تحریم کرده همه طعامها حلال بوده است. از امر احتجاجی: فَأَتُوا بِالتُّورَاتِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، و تهدید: فَمَنْ أَقْرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ الْكُذْبَ... بر می آید که این حلیت اولی و اصلی را یهودیان انکار داشتند و راجع بدان با رسول خدا احتجاج می کردند: که اگر پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات می باشید، باید آنچه را تورات تحریم کرده که همان ملت واحکام ابراهیمی است شما هم حرام بدانید و چون بسیاری از محرّمات تورات را حلال کرده اید، پس پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات نیستید.

این آیه یاسخگوی همین استدلال و احتجاج یهود است که: همه طعامها پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل حلال بوده است، جز آنچه را اشخاصی چون یعقوب بر خود و یا بر بنی اسرائیل در شرایط و اوضاع خاصی حرام کرده بوده اند که قرآن بدان اشاره می کند: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُجِلَّتْ لَهُمْ وَ بَدَّلْنَاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا. نساء/ ۱۶۰». چون نهاد سرکش و ستم-پیشگی داشتند و راه خدا را می بستند، چنانکه تحمل هیچ جنبش اصلاحی نداشتند و هر پیمبر مصلحی را می کشتند؛ طعامهای پاکیزه ای که بر آنان حلال بود حرام گشت تا کیفر گناهان و طغیان آن مردم باشد و گرفتار و سرگرم شرایط سخت آن و محرومیتها شوند.

→
نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی... و چون از فتوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می لنگید. از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است نمی خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد. پیدایش، آخر باب ۳۲.»

عرق النساء (به فتح نون)، رگ بزرگ است که از ران می گذرد. از این بیان تورات معلوم می شود که یعقوب آن را بر خود تحریم کرده باشد.

۱- سخت ترین و مفصلترین حکمی که در تورات آمده است، راجع به حلیت نوع حیوان

آنچه در تورات «اسفار لاویان و تثئیه و اعداد» راجع به خوردنیها «طعام» تدوین یافته سخت‌ترین و دست‌وپاگیرترین احکام و قوانین و سنن بشری است، آنهم درباره ضروری‌ترین مسأله حیاتی: (خوردن و خوردنیها)، و به نص تورات این احکام برای بنی اسرائیل ثابت و ابدی است، و هر گونه ذبح و قربانی و دیگر خوردنیها در این مکانها و شرایط انجام‌نگیرد، خوردنش حرام و ذبیحه‌میتهدنجنس است و خوردنده‌اش پلید و از قوم منقطع می‌گردد. چنانکه از برخی از آیات قرآن و اشارات ضمنی تورات بر می‌آید، این سختگیریه‌ها و شرایط گویا برای آن بوده که بنی اسرائیل در میان قوم خود و به‌مکان خاصی پایبند شوند و زیر سلطه کامل کاهنان باشند و مجال و اندیشه‌ای جز انجام کافل مسائل را نداشته باشند، و در ضمن، نهاد سخت و سرکششان نیز مهار گردد و از ستم و تجاوز به خود و دیگران باز ایستند. با همه این‌فیود و حدود هر گاه مجال و آرامشی می‌یافتند از ستم و تجاوز به جان و مال و حقوق خود و ییکانه دریغ نمی‌کردند. پیمبران و صلحای خود را می‌کشتند و به حدود و سرزمینهای دیگران متجاوز بودند و هیچگاه به همسایگان روی صلح و دوستی و عهد صمیمانه با آنان نشان نمی‌دادند. بدین سبب بارها به دست رومیان و بابلیان اسیر و آواره شدند. در این اسارت‌ها و پراکندگیها، بخصوص دومین اسارت و کوچ به سرزمین بابل که تورات اصلی به کلی از میان رفت، دیگر نه قدس الاقداس بود و نه خیمه اجتماع و نه مذبح

→

و شرایط ذبح و گوشتها و غذاها است: از بهائم آنها حلالند که شکافته سم و نشخوار کننده باشند، جز اینها مانند شتر حرام و نجس است، و همچنین اکثر جانوران دریائی و پرندگان ذبح و قربانی باید در مذبح بیت المقدس یا صحن خیمه اجتماع یا مکانی که با تشریفات خاصی تعیین شده و به دست کاهنی که از اولاد هارون است انجام شود. برای جرمها و گناهان و آمرزشخواهی و در جشنهای مذهبی و برای سلامتی و برکات و نذرها باید گاو یا گوسفند و یا پرنده، با همان شرایط و تشریفات خاص و پیچیده قربانی شوند که بعضی از آنها را می‌سوزانند و بعضی قربانیها تقسیم می‌شود و ساق و سینه قربانی و همچنین نخست زاده بهائم و اولین غله از آن کاهن است و بر دیگران حرام، و همچنین پیه بهائم که باید سوخته شود. بخش بیشتر سفر لاویان و تثئیه و اعداد در توضیح و بیان احکام و شرایط سخت و پیچیده قربانی و ذبح و خوردنیها می‌باشد.

و نه رهبری و سرپرستی کاهنان و نه ذبح و قربانی که با آن گونه آداب و تشریفات انجام یابد. پس به تصریح تورات جز در سالهای محدودی که در سرزمین قدس بودند، آنچه از گوشت و بعضی از حبوبات خورده و می خوردند حرام و نجس و خورنده آن پلید و منقطع از قومیت اسرائیل است جز در حال ضرورت^۱.

قرآن منشأ اینگونه محرمات بنی اسرائیل را خوی ستم پیشگی و صد شدن از راه خدا می نماید: «فبظلم من الذین هادوا...»، شاید که «الا ما حرم اسرائیل علی نفسه» اشاره و کنایه‌ای به همین منشأ و سبب تحریم باشد: هر طعامی برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل - به سبب نهاد و خوی خود - بر خود تحریم کردند. بنابراین، منظور از اسرائیل همان بنی اسرائیل «الذین هادوا» است. یا این تحریمها از یعقوب - اسرائیل - آغاز شد که نوعی از طعام را بر خود تحریم کرد و سپس با ظلمها و انحرافهای آنان، حرامها - از جانب خدا و بوسیلهٔ پیامبران و یا از جانب خودشان برای جبران گناهان - توسعه یافت، و چون این گونه احکام و تحریمها، شخصی و قومی و در شرایط خاص اخلاقی و مکانی و زمانی بنی اسرائیل بوده - نه همیشگی و برای همه - ناسخ سنن و احکام فطری و طبیعی پیش از آن که تورات نازل شود و احکامی تشریح کند و زندگی بنی اسرائیل شکل اجتماعی و قومی مخصوص به خود گیرد، نیست و نیز با آمدن شریعتی فطری و همگانی چون اسلام، آن احکام منسوخ نشده بلکه زمان و شرایط آنها سپری شده است. و شاید که نسخ اصطلاحی به همین معنا باشد.

از این نظر، این آیه باید تنها در مورد ایراد یهودیان باشد که: چون

۱- در احوال بعضی از پیامبران و قدسین بنی اسرائیل که در این آوارگیها به سر می بردند، تصریحات و اشاراتی در تورات به نجس و حرام بودن بعضی خوراکیها و امساک از آنها آمده است: «و خداوند فرمود: به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امتهایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می سازم خواهند خورد پس گفتم... حزقیال، باب ۴ از بند ۷۳»، «در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم، خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خوبستن را تدهین نمودم... دانیال، باب ۱۰ از بند ۲».

اینگونه احکام اسلام ناسخ حرمت‌های تورات است و تورات شریعت ابراهیم بوده، پس ناسخ ملت و آئین ابراهیم می‌باشد، با آنکه اسلام خود را پیرو آئین ابراهیم می‌داند! همچنانکه آیات قبل تبیین همین حقیقت است که اسلام پیرو آئین ابراهیم است و نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم بوده، ابراهیم نه یهودی بوده نه نصرانی و اصول دعوت و شریعت همه پیمبران یکی است، و ما همه بدانچه بر ابراهیم و پیمبران پس از او نازل شده ایمان داریم و این همان اسلام است و همچنین آیات بعد از این آیه. این توجیه آیه، عکس نظر بعضی از مفسران است که گفته‌اند آیه کُلِّ الطَّعَامِ حَلَالٌ... در مقابل اعتراض یهود بر نسخ و برای اثبات آنست: که چون هر طعامی حلال بوده و پس از نزول تورات حرام گردیده، پس احکام نسخ شدنی است.

به هر صورت و نامی که باشد، چه تشریح و نسخ و یا باز نمایاندن آئین الهی و فطری، آئین و رسالت اسلام بود که همه طیبات را حلال کرد؛ چه آنها که بر بنی اسرائیل به سبب ظلم و سرکشی تحریم شده بود و چه آنها که مسیحیان به سبب رهبانیت ساختگی بر خود تحریم کردند و چه مانند گوشتخواری و دیگر طیبات که پیروان دیگر ملل و مذاهب چون بودائی‌ان و برهمنائی‌ان برای ریاضت جسم و پرورش و تعالی روح خود را از آنها محروم کرده بودند؛ اینها نه اینکه برای همیشه راه تعالی و تقرب و رسیدن به مقام بریست، بلکه بارهای گران و غله‌هایی است بسته شده بر نفوس و دست و پای عمل: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْفُحْشَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... اعراف/ ۱۵۷». رسول امی موصوف، این بندها را گشود و راه تعالی و رسیدن به مقام بر را در همه ابعادش نمود: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ»، «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...». تورات تدوین یافته که باستانی‌ترین سند ادیان سامی و آسمانی است، خود گواهی می‌دهد که اینگونه تحریمها از آغاز پیدایش این ادیان نبوده، پس از

آن به علل و اسباب عارضی به صورت سنت و شریعت در آمده است: قل فأتوا بالتوراة فانلوها ان كنتم صادقین. قل، فرمان قاطع خدای دانا به پیمبر امی است که کتاب و تورات نخوانده است - مگر می شود که از جانب خدا نباشد - فأتوا، جواب فعل شرط مقدر و مشعر بدانست که تورات در دسترس همه نبوده است. تلاوت: پی در پی و جزء به جزء خواندن: بگو ای پیمبر! اگر این واقعیت را نمی پذیرید، پس تورات را پیش آورید و آنرا جزء به جزء بخوانید و بررسی کنید! اگر شبهه گرانستید و راستی در اشتباهید: ان كنتم صادقین. آنگاه می دانید که همه طعامها و طیبات از اصل حلال بوده است.

فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللّٰهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُونَ - قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ...

این آیه تفریمی پس از آن تبیین است. افتراء: به ناحق مطلبی ساختن. کذب ناروا و ناواقع را نمایاندن و یا نسبت دادن: آنکه پس از این دلیل روشنگر چنان دروغ بسازد و به خدا بیندد، واقع گرای و حقیجوی نیست، نمونه بارز ستمگری هم هست: فاولئك هم الظالمون.

همان کسان که آئین فطری و کمال و آزادی بخش خدائی را با افتراهای خود ساخته به گونه باروبند بر افکار و اعمال (اَضْر و اَغْلَال) درمی آورند، و چون آئین فطری و آسان خدا که آئین پیمبران است، از افتراها و بافته های تحیر-انگیزی که نشان آئین بر آنها زده شده، جدا و آشکار گردید، باید - ای پیمبر به حق - راستی و خدائی بودن آن و پیروی از ملت و آئین ابراهیمی را - بی تردید و یگرانی - اعلام کنی: قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم. همان ملت ابراهیم یا ابراهیم که روی به خدا و رویگردان از هر باطل و ناهنجار بود و هیچگونه در اراده و صفات و شریعت خدائی شرك نیاورد: حنیفاً وما كان من المشركین.

اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعٰلَمِيْنَ.

خبریست مؤکد - بهان و لام للذی - و مشعر سوگند به هر چه را هر که

تقدیس می کند، و جالب توجه و اندیشه: به یقین نخستین خانه‌ای که برای مردم و به سود مردم پایه گرفته است و برقرار شده یا در زمین فرود آمده و از دیگر خانه‌ها بر کنار گردیده، همان خانه پیوسته به مکه است (بیت: خانه، جای اجتماع و سکونت خانواده. وضع: بنا نهاده و پایه گذاری و برقرار شده و یا در مقابل رفع: فرود آمده و یا بر کنار شده). آنجا که برای خانواده انسان در زمین مقرر شده، و پیش از آنکه مسجد و معبد باشد، خانه (بیت) است. پس از دوران صحرا گردی و انتقال مردم به ده و شهر، هر خانه‌ای که ساخته شد و دیواری که بالا آمد، بخشی از زمین در ملك افراد و انحصار زورمندان در آمد و حصار فاصله و جدائی و امتیاز پدید آورد، سپس کاخها و کوخها و خوی سرکش و تجاوز و زیان خلق خدا (الناس). این خانه نخستین خانه‌ای بود که برای به هم پیوستن و یکرنگ و یک خوی و یک آهنگ شدن مردم و از میان برداشتن فاصله مالکیتها و امتیازها، بر نهاده و بر پا شد: «وضع للناس، قیاماً للناس»، تا کاخ نشین و زورمند و حاکمی نباشد و خواست خودسرانه و دست تصرف و دم دود آلود و آتش افروز سرکشان را مهار کند و راه تنفس خلقی را که دستشان بسته و نفسشان تنگ و صدایشان خفه شده است باز کند، تا بتوانند همه با هم و هماهنگ بانگ تکبیر خدا و تدمیر طاغیان و بتان را هر چه بیشتر و رسائر بلند سازند و دست‌هایشان برای محو بتها هر چه بیشتر گشوده و خویهای سرکش و خودخواهی و سرهای سرکشان کوبیده گردد: «بیکة...»

چون خانه مردم است و از آن کسی نیست، خانه خداست و اراده و حکم خدای رحمان بر آن حاکم است - نه اراده فرد و طبقه - حیات و رحمت و برکت برای همه کسانی که خطوط و شعاعهای رحمت پیوندشان می دهد و به محیط سلم و امنیت «دارالسلام»، و من دخله کان آمناً، واردشان می کند و موانع جوشن استعدادها و خیرات همگانی برداشته می شود - بیکه مبارکاً - بر طبق نقشه اصلی جهان و نخستین زمین: «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ». طور ۴ و ۵، پس از آنکه زمین معمور خانه طغیان و لانه شیطان و معبد بتان و ویران شد، این خانه (به -

مضمون روایات) مطابق ومحاذات بیت المعمور - با راهنمایی خدا و به دست ابراهیم ترسیم یافت و بر فراز تاریخ و بر بام قطعه‌ای از زمین (که روایات دحو الارض، آن را از نخستین قطعه‌های زمین می‌نمایاند که امتداد و گسترش یافته و از میان آب و یخبندان و طوفان سر بر آورده است) همچون برج دیده‌بانی و پرچم توحید، بر کنار از شهرها و خانه‌ها فرو نهاده شد «وضع» و برپا گردید تا جهانیان را راهنمای به توحید در عبادت و عمل باشد: هدی للعالمین - غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود.

فِي آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.

ضمیر فیه راجع به بیت یا بکه است. مقام ابراهیم، بیان یا تخصیص: در آن بیت یا بکه (بیت و حرم و حریم) نشانه‌های روشنگریست که مقام ابراهیم را می‌نمایاند، یا مقام ابراهیم نمایانگر آن آیات است. مقام ابراهیم - به گفته بیشتر مفسران - بیت و حجر و ارکان و مناسک است. از این نظر آن سنگ اثری در محلی ساخته شده، و فاصله‌ای از بیت دارد، رمز قیام و مقام ابراهیم می‌باشد: «... و انخذوا من مقام ابراهیم مصلی... بقره/ ۱۲۵» قیامی که با همه قوای فکری و عملیش، برای شناخت توحید و کوشش در انجام آن بذل کرد و در این بیت و مناسک آن به اجراء و نمایش درآورد. قیامش دوگردش فکری و روحی برای شناخت و تمرکز در مرکز هستی و اراده او و هماهنگی با گردش و طلوع و غروب اختران: «فلما جن علیه الليل رأى كوكباً... انى وجهت وجهى للذى فطر السماوات والارض... انعام/ ۷۶-۸۰» و کوشش «سعی» او برای پیوستن به حق و نجات خلق و تغییر محورها: آن بت‌شکنی، آن به آتش رفتن، آن هجرت، آن شناختها و شعارها و مشرکها «عرفات، مشاعر» و قربانی و تسلیم، همه در این خانه و سنگها و وادیه‌ها و آهنگها و وقوف و حرکات و دیگر مناسک آن تجسم و تمثل و ابدیت یافته است. هر کس در حنود دیدش، چشمش باز و چشم اندازش وسیع می‌شود، و این آیات و

مقام ابراهیم را می‌نگرد و همه هم‌رنک و هماهنگ می‌گردند و فاصله‌ها و امتیازات از میان می‌رود و عقده‌ها گشوده می‌شود، همه در حال سلم و امنیت اند :

ومن دخله کان آمناً، عطف به ظرف و تضمن شرط - من دخله - و خبر از گذشته، هم خبر و هم حکم، را می‌رساند که هر که به راستی و با همه وجود در آن داخل شده و بشود امنیت داشته، با خود امنیت می‌آورد و باید در امنیت باشد.

نظر نهائی بانی و طراح این خانه: گسترده شدن آهنگ و بانگ عرفان و شعور و شعار آن در سراسر گردونه زمین بود تا همه جا شعبه و شعاعی از آن برپا و تابان شود و همه در خانه خدا و خلق و خانه سلم و امنیت در یک صف و در یک جهت روی آورند و فاصله‌ها و امتیازات از میان برداشته شود. برای گستردن چنین پایگاه توحیدی در همه جا، فرزندان و وارثان ابراهیم سزاوارتر بودند. هم آنان سالها پس از ابراهیم، معبد و هیکل اورشلیم را پایه گذاری کردند و بسالا آوردند، پس از لشکر کشی‌ها و جنگها و آتش سوزیها و ویرانی شهرها و کشتار مرد و زن و خرد و کلان و هر چه جاندار بود. نه چون پایه گذاری ابراهیم و فرزندش که به سوی آن بیابان باز ویی آب و آبادانی هجرت کردند و برای قبائل پراکنده و جنگجوی عرب خانه زندگی و اجتماع و امنیت فراهم کردند. به نوشته تورات، کشتارهای جمعی و تخریب و سوزاندن شهرها با الهام و فرمان «یهوه» خدای اسرائیل و زمینه ساختمان اورشلیم و قدس بوده که داوود آن را در میان کشتار و آتش و دود پایه گذاری کرد و در زمان سلیمان کامل و آراسته گردید و یهودیان آن را به صورت

۱- «... و هر آنچه در شهر (اریحا) بود از مرد و زن و جوان و پیر حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند و پوشع بدان دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند گفت: به خانه زن فاحشه بروید و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید... و پوشع، راه حاب-فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت... و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشانرا در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند و همه آنها از دم شمشیر افتاده هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردم عای... پس پوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است... صحیفه پوشع باب ۶ و ۸».

معبد قومی و محل خدای خود و مرکز کاهنان و مذبح و بخورات و دودها و مرجع تحلیل و تحریم در آوردند و آئین همگانی و فطری ابراهیم را در آن مسخ کردند و سپس کانون کینه‌ها و عقده‌ها و آزمایش و زور آزمائی و برخوردها و جنگ‌ها و خونریزی و بازتابها شد. چنانکه پیش از میلاد مسیح بارها همسایگان نزدیک و دور از آشوریه و سوریه و مصریه و بابلیان و دیگر ملل و قبائل بر آن تاختند و شهر و معبد را ویران کردند و یهودیان را به اسارت بردند و هفتاد سال بعد از مسیح رومیان به کشتار و ویرانی آن پرداختند.

به نوشته هاکس در قاموس کتاب مقدس: «در این جنگها حدود ده میلیون کشته شدند و سال ۶۱۴ میلادی پادشاه ایران آن را فتح کرد و کاهنان و راهبان را کشت و کنائس را ویران کرد. پس از آن رومیان و حکام مسیحی و کشیشها حاکم و متصرف در آن و یهودیان اقلیتی محدود و محکوم گردیدند» تا آنکه بانگ تکبیر اسلام دروازه‌های آن را در سال ۱۵ یا ۱۶ هجری بر روی همه گشود بی آنکه شمشیری کشیده و خونی ریخته شود و به پیروان هر سه مذهب آزادی و امنیت کامل داد و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد در جوار هم قرار گرفتند. این فتح پس از سیر معراجی و برق‌آسای رسول و رهبر اسلام و تابع ملت ابراهیم و شاهد آیات و حوادث این سرزمین از نزدیک بود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - اسراء/ ۱» تا این مسجد دور و بر کنار شده (الاقصى) را نزدیک سازد و از اعمار مسجد الحرام گرداند. چنانکه از آغاز بعثت تا چندی پس از هجرت آن را قبله مسلمانان ساخت. پس از حدود پنج قرن که در نگهبانی مسلمانان و خانه امن و آزادی برای همه ملل توحیدی بود، صلیبیان آن را با جنگ و کشتار و خون به تصرف خود درآوردند و قریب يك قرن در انحصار آنان درآمد تا صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۲ هجری (۱۱۸۷ میلادی) باز درهای آن را به روی همه گشود و همه را امان داد و از آن همه کشتارهای بی‌رحمانه صلیبیان چشم پوشید. مردم و ملل پس از آن همه تجربیات تاریخی و ناکامی و تلخکامی از جنگها و کشتارها و ناامنی‌های دوران تعصب‌ها و برتری-جوییها و استعمار که جویای کانونهای صلح و امنیت و همکاری و همفکری می‌باشند، به جای آنکه این کانون وحی و امنیت و هدایت، فروزان و الهامبخش و پرتوافکن باشد، اکنون با تحریکات استعماری آتش‌افروزان و انگیزه‌های نژادی ارتجاعی، کانون ناامنی و فتنه و تحریکات و خطر برای منطقه و دنیا گردیده مغزهای استعماری برای آنکه پایگاه محکمی در شرق میانه و سراسر آسیا و آفریقا داشته

باشند با همکاری صهیونیسم، نقشه شوم و نوینی طرح کردند و آن را زیر سرپوش وطن دادن به یهودیان پراکنده و آسیب دیده در فلسطین، از زبان بالفور سیاستمدار انگلیسی در سال ۱۹۱۷ اعلام و سپس سازمان ملل که آلت فعل و نمایشی در دست دولتهای مقتدر بود آنرا در سال ۱۹۴۷ تصویب کرد. از آن پس از هر سوی دنیا یهودپانی را که با هم تشابه در چهره و اندیشه ندارند بدین سرزمین کشاندند و به کشتن مرد و زن و کودک و ویران کردن خانه‌ها و بیرون راندن مردمی دست زدند که قرن‌ها و پیش از جا به جا شدن بیشتر ملل دنیا در این سرزمین وطن داشتند و با سختی و خوشیهایش ساخته و آنرا آباد کردند و در برابر مهاجمان ایستادند و سی سال با استعمار انگلیس جنگیدند. یهودی که پیش از این بیش از شش صدم از سرزمین فلسطین را مالک نبود سراسر آنرا به تصرف گرفت و با شعار محیط امن، با جنگ و خونریزی به سرزمین‌های دیگر عرب تجاوز کرد و باز شعار محیط امن! در سایه آخرین سلاحها و تجهیزات استعماری! دلیلش هم این است که در قرنهای دور تاریخ این سرزمین را با کشتار و ویرانی و آتش‌سوزی از بومیان گرفته چند سال با جنگ و گریز در آنجا جای داشتند. با این دلیل باید مرزها و نقشه دنیا دگرگون شود و قبائل و ملل کوچیده به سرزمین‌های قدیم برگردند، و اگر روزی بومیان امریکا قدرت و پشتیبانی یافتند این حق را دارند که اروپائیان مهاجر و مهاجم را بیرون رانند!!

در مقابل نقشه شوم استعمار و وعده بالفور، نقش و پیش‌بینی و وعده قرآن است: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ (بارها و بارها - همچون لبیک) وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوفُوا وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ... اسراء/۷-۴ - دیری نمی‌پاید که مردانی مؤمن و نیرومند «اولی باس شدید» همچون صلاح‌الدین با شناخت و آگاهی و قدرت ایمان برانگیخته شوند تا دستهای متجاوز را در خلال دیوار قطع کنند و روی سیاه اینان را بنمایانند و صلح و امنیت را همچون رسول اسلام در این سرزمین برقرار کنند و این مسجد به دور گردانده شده «الاقصی» را به مسجد الحرام و خانه مردم و کعبه و مشعر و عرفات بازگردانند.

نظر و چشم‌انداز ابراهیم و اسماعیل و دیگر فرزندان به حق او همین بود که این خانه و خانه سرزمین قدس، برای همه مردم خانه امن و اجتماع باشد و هسته اصلی و مرکزی شود که هر جا مردمی جمع شدند و اجتماعی برپا گردید، مطابق نظر و نقشه آن، خانه همگانی و امن ساخته شود تا همه خانه‌ها خانه مردم و به گونه خانه خدا در آید و هیچ نقش فردی و قومی در میان نباشد و موجبات

اختلاف و ناامنی از آنها محو گردد.

وَبِهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

و... عطف به آمناً و تعلیق به کان و یا استیناف و انشاء حکم. لام لله آن حق و جهت خدائی را می‌رساند که با جهات و ابعاد دیگر ترکیب یافته صورت متضاد آدمی را پدید آورده است که هر جهت و بُعدی به سوئی می‌کشاند. آنچه به سوی کمال علیا و وحدت و یکرنگی و یک آهنگی و تعاون و محیط ایمان و امن، لله است. و چون این کشش مخالف طبیعت عمومی آدمی و تکلیف بر آنست: علی الناس که به خودی خود به سوی پستی دنیا و اختلاف و امتیاز و ستیزه و جنگ کشانده می‌شوند: لله، علی الناس، رهائی از این تضاد درونی که هر یک میدان رشد و بروز کامل خود را می‌جوید و حرکت به سوی کمال و جهت الهی، با آگاهی و اراده و قصور و نعهد و جهتگیری است: حج البیت. حج: قصد و آهنگ و غلبه در برخورد، البیت: تصویر اراده خدا و معانی عالی فکری و اجتماعی انسان.

این قصد و آهنگ آدمی را که به رنگ پوسته زمین «ادیم» درآمده است و

۱- پیغمبر اسلام و وارث ابراهیم همینکه مکه را فتح کرد و درهای بیت‌الحرام را گشود، پتهای پیرامون کعبه را شکست و نقش و صورتهائی را که اوهام جاهلیت بر آن چسبانده بود محو کرد، امتیازات و برتریهای را که قریش از وابستگی بدان برای خود ساخته بود الغاء فرمود: «لا فخر لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی الا بالتقوی... ان اکرمکم عندالله اتقاکم» بلال حبشی آن برده آزاد شده را به مقام مؤذنی و فرماندهی صفوف مسلمانان برگزید و بر بام کعبه بالا برد و مسیر و مدار زمان را - که در کعبه تمثیل یافته بود - به هیأت اصلی آن اعلام کرد: «ان الزمان قد دار کهیته یوم خلق الله السماوات والارض» آنگاه این رسالت بر عهده مسلمانان و پیروانش آمد که در هر جا شعبه‌ای از این خانه مردمی و امن برپا دارند و آن را جز به نام خدا و مردم نیارایند و از نقش غیر خدا و تزئین «زخرفه» آرایش، طلاکاری، برکنارش دارند تا شعاعی از آن مرکز توحید باشد و به نور ایمان و خضوع و همبستگی آرایش یابد. پس هر ساختمانی که به نام مسجد برپا شود و به تمثالها و آرایشها و زخرفه‌ها مزخرف گردد و جز نام خدا در آن نقش شود و به زبان آید، از حوزه آن مرکز توحید برکنار و شعبه‌ای است از پایگاه بتان و کاخ سرکشان و نمایشگاهی از هنر و دکانی برای مرتزقه از خدا بیخبر.

بدان بسته شده، بی رنگ می‌سازد و باز می‌کند، والناس را که ناخود آگاه خود را از یاد برده «ناسی»، خود آگاه کند و از بندها و دیوارخانه و شهر و سایه کاخهای طغیان بیرون آرد و به سوی بی‌آلایشی و بی‌آرایی خانه مردم و خانه خدا پیش می‌برد و باید پیش روند، هر چه بتوانند و هر چه توان یابند: من استطاع الیه سبیلاً، که بدل علی الناس است. استطاع، کوشش در حصول طاعت دارد. الیه راجع به الله است، یا راجع به البیت که همان راه به سوی الله است. سبیلاً تمیز و نکره: هر کس هر چه بتواند راهی یابد و رهسپار به سوی آن شود. هر چه در این آهنگ شتاب یابد و پیش رود و به معانی و مقامات آن قرب یابد راهی به سوی آن خانه و راه به سوی خدا و جهت او است که حد و جهت ندارد، تا از هر حد و جهتی که خود «الناس» و من است سر در آورد و غالب شود و به ما و او پیوسته گردد. این نیاز آدمی است نه بی‌نیازی برای خدا. پس هر که بدان کافر شود و این حقیقت را بر خود و خود را از آن پیوشاند نیاز خود را نادیده گرفته است:

ومن کفر فان الله غنی عن العالمین. جواب شرط ضمنی به تقدیر ذهنی اشخاص و اگذار شده که فان الله... مشعر بدانست: هر که بدان کافر شود و از آهنگ به سوی آن روی گرداند، نیازمندی خود را نادیده گرفته خود را از کمال و تعالی باز داشته است، چه خدا بین نیاز از جهانیان است. نه آنکه از لام «الله» سودی برای خدا و از حکم و علی، «علی الناس» زبانی برای مردم پنداشته شود و نه آنچنان که یهودیان می‌پنداشتند که بیت المقدس پایگاه و بارگاه فرمانفرمائی خدا و برای قوم او در زمین و جهان و بر ملت‌های دیگر است. و نخستین خانه خدا و قبله عالمیان و نمایاننده و بازتابنده آئین ابراهیم و احکام حرام و حلال او. نه، نه این تحریمها و ذبحها و بنحورات کاهنانه از ابراهیم بوده است: «کل الطعام کان حلالاً لبنی اسرائیل...» نه معبد قدس نخستین خانه بود و نه خانه امن و نه برای مردم و نه آهنگ به سوی آن بر مردم: ان اول بیت وضع للناس... و هدی للعالمین... فیه آیات... و من دخله کان آمناً... والله علی الناس حج البیت... و تغییر قبله اسلام بر گشت به سوی نخستین و چنین خانه است نه بر گشت از آن.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ.

اینگونه نداء با واسطه «قل»، اشعار به اعراض دارد، چنانکه ندای بی واسطه، توجه و لطف ندا دهنده را می‌رساند. آنان که اهل کتابند و بدون دلیل حقی و بدلیل دین فروسی، آیات خدا را می‌پوشانند و بدانها کافر می‌شوند، شایسته ندا و خطاب خدا نیستند. لم، پرسش از دلیل و علت فعل و به قرینه این مقام، انکاری است تا شاید از کفر و انکار سر باز زنند و به خود آیند. در موردی که استفهام از چگونگی و حالت وقوع باشد و نظر به علت و دلیل نباشد یا دلیل روشن باشد، با حرف «کیف» استفهام می‌شود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ...» بقره/۲۸. که با دلیل حرکت حیاتی چگونه و با چه اندیشه و حالتی می‌توان به خدا کافر شد؟ «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ...» آل عمران/۱۰۱، آیات مورد کفر اهل کتاب باید همان نشانه‌های نخستین خانه مردم باشد: «فیه آیات بینات مقام ابراهیم، یا نشانه‌هایی که در این خانه نمودار گشته است و نبوتی که در کنار آن و برای احیای آئین ابراهیم برخاسته است: با آنکه اهل کتابید و دارای نبوت و وحی می‌باشید چرا بدین آیات کافر می‌شوید: «وشهدوا أن الرسول حق و جائتہم البینات»، و چرا این رسالت مشهود را نفی می‌کنید؟!

چون توجیه و دلیلی ندارند باید بیندیشند و از کفرشان باز گردند و اگر باز نگشتند مردم آگاه شوند و آنان را از سر راهشان بردارند و دین خدا را از تعصب و امتیاز جوئی و بهره‌کشی که خوی آنان گردیده است برهانند. خدا بر آنها گواه و آگاه است: وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ. (نه، ما تفعلون) و آنها از تأثیر مستمر و تدریجی اعمالشان ناآگاهند که چگونه این اندیشه‌ها و اعمال از خوی و عادات و تقالیدشان ساخته شده و به سوی کفر به آیاتشان کشانده است، همین دلیل و جواب لم تکفرون بآیات الله است، که خودشان نمی‌دانند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ أَنتُمْ شُهَدَاءُ
وَ مَا لِلَّهِ بِغَاوِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

تکرار این خطاب - یا اهل‌الکتاب - تعلیل و ترصیف و تعظیم مسؤولیت
مورد انکار و استفهام است. صد: بستن و بازداشتن و باز گرداندن راه است. کفر
اهل کتاب به آیات خدا، خود همین صد از راه خدا - سبیل‌الله - می‌باشد، زیرا
آیات خدا، تنزل و تبیین جمال و قدرت و کمال هستی مطلق است که به صورت
موجودات تکوینی و نبوات و شریعت تجلی می‌کند و شناخت و گرایش و پیوستگی
بدانها راه خدا را به روی انسان مؤمن باز می‌گرداند. چون آئین خدا آیات و
راه خدا را تبیین می‌کند، اگر رهبران آئین، خود به آیات خدا کافر شوند صد
راه خدا می‌گردند... یا اهل‌الکتاب لم تکفرون بآیات‌الله... لم تصدون عن سبیل‌الله،
به جای «تصدون سبیل‌الله» بازداشتن و باز گرداندن آنانی را می‌رساند که با محرک
و انگیزه فطرت و حیات و رهبری آئین در راه حق و کمال پیش می‌روند. من آمن،
کسی را که گراینده و رهسپار راه خدا «سبیل‌الله» شده است، مؤمن به آیات خدا
را، نه تنها از راه خدا باز می‌دارند و از آن باز می‌گردانند؛ آن را کج و منحرف
نیز می‌جویند و می‌نمایانند: تبغونها عوجاً. که حال از ضمیر تصدون است. شما اهل
کتاب از راه خدا باز می‌دارید و آن را می‌بندید در حالی که شما راه خدا را
به گونه کج می‌جوئید، خلق را به راهی مقابل و مخالف راه خدا رهبری می‌کنید
و هر چه بیشتر از آن دور می‌دارید، هم به نام رهبری راه خدا، راه‌بندی می‌کنید،
و هم به سوی راه کج و منحرف پیش می‌روید و پیش می‌برید. گناهی از این خطر تر
و بد عاقبت تر نیست. چون حرکت طبیعی جهان و تاریخ در مسیر راه خدا «سبیل‌الله»
می‌باشد که خود هر سد و مانعی را از سر راه برداشته و استعدادها و انگیزه‌های پیش-
برنده آدمی تکامل و تسریع یافته است. رسالت وحی و نبوت روشنگری همین راه
و مسیر نهائی آنست. مقصود از احکام و شرایع الهی سمتگیری و نیروبخشی و
سست کردن جاذبه‌های مخالف و برداشتن موانع و سدهای نفسانی و اجتماعی از
این راه است. عبادت‌های فطری و تشریحی این راه را هموار (مُعَبَّد) می‌کند. پس از

پیمران و قافله سالاران، اهل کتاب و روشنگران مسؤول و متعهدند که باید مردم را از انحرافها باز دارند و بدان راه رهبری کنند. اگر اینان کتاب و شریعت را وسیله امتیاز و دنیا گردانند و از راه خدا غافل شدند و به فروغ پیچیده و تشریفات غرور انگیز پرداختند، بیش از آنکه خودسدی و طبقه ممتازی و مانعی می گردند، با شعار رهبری خود، راه خدا را کج و منحرف می گردانند: تبغونها عوجاً.

اگر سدهای فکری و اخلاقی و اجتماعی، مردمی را زمانی متوقف و ساکن نگه دارد، همان تحرك و تعالی جوئی انسان و حرکت تاریخ، می تواند و توانسته است سدها را بردارد و کاروان تکامل را به پیش برد و اگر اهل کتاب و رهبران آئین به کجی گرایند و از راه خدا و خط مستقیم سبیل الله منحرف شوند و زاویه های انحرافی بنمایانند و خلق خدا را به همراه خود در امتداد آن زوایا سوق دهند، از راه خدا (سبیل الله) دورتر و گمراه تر می شوند و می گردانند که برگشت از آنها دشوار یا ممتنع می شود: «ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالاً بعيداً». نساء/ ۱۶۷، چون این ناکسان آیات راهنمای خدا را به گونه کالای ناچیز دنیائی در می آورند و اموال مردم را به باطل می خورند: «اشتروا بآیات الله ثمناً قليلاً فصدوا عن سبيله... لیا کلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله... توبه/ ۳۴ و ۳۵». سو کنند و تعهد هاشان، سپریست و پوششی برای راه بندیشان: «اتخذوا ایمانهم جنّة فصدوا عن سبیل الله... مجادله/ ۱۶، منافقین/ ۲، اینان هم راه خدا را می بندند و هم آن را منحرف می گردانند و کج می نمایند: «الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً... هود/ ۱۹، اعراف/ ۴۴، و تصدون عن سبیل الله من آمن به و تبغونها عوجاً. اعراف/ ۸۶». «الذین یستحبون الحیاة الدنیا علی الاخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً اولئک فی ضلال بعید. ابراهیم/ ۳».

با گزیدن زندگی دنیا بر آخرت آگاهانه سد انحرافی راه خدایند و خود بر این گواهند: و اتم شهداء، یا بیان و شأن آن است که چون اهل کتابند باید گواهان راه خدا برای دیگران باشند. اگر اینها از راه و روش خود غافلند و دیگران را اغفال می کنند، خدا از انگیزه ها و آثار کارها و ساخت و سازهاشان

هیچ غافل نیست: وما الله بغافل عما تعملون.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ.

پس از نداء و خطاب‌های عتاب‌آمیز به اهل کتاب، این نداء، هشدار به کسانیست که چشم و گوششان باز و شنوا شده و به آیات و راه‌خدا ایمان و تحرك و گرایش یافته‌اند. شرط آن تطیعوا، به جای نهی «لاتطیعوا»، تضاد ایمان با چنین اطاعتی را می‌رساند، و برای بیان عاقبت آنست که جواب شرط ی‌ردو کم...، آنرا می‌نمایاند. فریقاً، باید گروه خاص و ممتازی باشد که به داعی آئین‌شناسی و رهبری، راه مؤمنان را برمی‌گردانند و سد راه خدا هستند: «یبقونها عوجاً». ی‌ردو کم، در مقابل‌الذین آمنوا، همین مطلب را می‌رساند که مؤمنان باید عنصر پیشرو باشند و دیگر به عقب برنگردند. بعد ایمانکم، ثبات و پایداری در ایمان، و کافرین، به جای «الی‌الکفر»، مسیر نهائی و ناآگاهانه این ارتداد را: با اطاعت و پیروی از این فرقه، شما را آنچنان از ایمانتان برمی‌گردانند که ناآگاه و ناگاه کافر می‌گردید و سر از کفر درمی‌آورید.

شما که با هدایت الهی از اندیشه‌ها و جاذبه‌های جاهلیت و کفر رهائی یافتید و بر آنها سرکشی کردید، دیگر نباید از رهبری‌های فریبکارانه و ارتجاعی اطاعت کنید. و باید همیشه و هشیارانه بر آنان سرکشی و از آنان سرپیچی کنید. چنانکه هر ملت و مردم در حال پیشرفت و تکامل باید نسبت به چنین عوامل ارتداد هشیار و آگاه باشند و از پیروی عقب‌گردانی که خود را در چهره رهبری می‌نمایند، سرپیچی کنند. نهضت اسلامی از همان سالهای نخست که در مدینه پایه می‌گرفت در معرض چنین خطری بود: فرقه‌ای از اهل کتاب به هر وسیله می‌کوشیدند که نومسلمانان را به دنبال خود و به ارتداد کشند. برانگیختن اندیشه‌ها و کینه‌های جاهلیت در میان مهاجر و اوس و خزرج نمونه‌ای از همین نقشه ارتدادی‌شان بود.

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَبِكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَقْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

عطف بر «یردو کم بعد ایمانکم کافرین»، استفهام انکاری و اعجابی است. تکفرون همان کفر احتمالی و ارندادی است. و انتم تلی علیکم... جمله حالیه است. ضمیر منفصل انتم، تأکید و تکیه بر شخصیت ایمانی مخاطبین را می‌نماید؛ چگونه می‌شود که کافر شوید و به کفر برگردید و حال آنکه شما با پایه ایمانی که دارید، همی آیات خدا بر شما تلاوت می‌شود و اشعه آن بر شما پی‌در پی می‌تابد و پیوسته روشن و آگاهتان می‌دارد و رسول خدا که نمونه کامل آیات و مبین وحی و جاذب و پیش برنده به سوی حق و راه مستقیم است، در میان شما به سر می‌برد و شما را رهبری می‌کند. دیگر چه اندیشه و جاذبه‌ای می‌تواند شما را به کفر بکشانند؟! این آیات بینات و براهین مشهود و روشنگری، همیشگی و پایدار است، هم آیات و تلاوت آنها، هم حضور شخصیت رسول خدا در سنت و تاریخ و احکام و آیات و عبادات و اذکار مسلمانان. آیا در تاریخ جهان و ملل، می‌توان مانند تاریخ این شخصیت تاریخ‌ساز چنین روشن و شناخته شده یافت که دعوت و راه و روش و قیامش و زوایای زندگی و سخنانش و گامها و جاهای پایش و گفتگوهایش و سخنانش و گروندگانش و دشمنانش و جنگهایش و پیروزیهایش و شکست‌هایش و رفتار و اخلاقش و چگونگی و مشکلات دعوتش و روش و منشش از هنگام ولادت تا وفاتش و پدران و مادرانش و فرزندان، مشخص و روشن باشد؟ و حال آنکه پدران و مادران و همگنان و همزمانان ما برای ما چنین شناخته شده نیستند؟ با شناخت همه جانبه این آیه حق و نمونه کامل کمال انسانی و دریافت آیاتی که تلاوت کرده است و چنان انقلاب همه جانبه و بی‌مانندی که پدید آورده و پیوسته در قرون متوالی شب و روز و در شرق و غرب تلاوت می‌شود و مواج است، مجال برای برگشت به جاهلیت و مرزبندیها و خویها و اندیشه‌های کفرآمیز و دانشهای محدود و مکتبها و فلسفه‌های بک بعدی می‌ماند؟ راه برگشت از این آیات به روی کسانی باز است که در حد تلاوت و قرائت آنها باقی مانده هدف و معنی و

حرکت و قدرت آن در اندیشه و دل و دماغشان نفوذی نیافته است و یا راه نفوذ آنها بسته و از اعتصام و تمسک به آیات، که اعتصام به خدا است بازمانده‌اند و جدا شده‌اند. و چون به خدا اعتصام ندارند به راه مستقیم کمال هدایت نمی‌شوند برعکس: **وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَعَلِ مَا ضَىٰ وَمَجْهُولِ هَدَىٰ،** لزوم و تحقق را می‌رساند: آنکه به خدا و آیاتش پیوسته شود و تمسک یابد خود به راه مستقیم هدایت شده است. بر مؤمنین به حق و به آیات است که در این مسیر هدایت و استقامت پیوسته آگاه و هشیار باشند و از عوامل و انگیزه‌ها و جوازب مخالف آن پروا گیرند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

نسبت فعل اتقوا به مفعول (الله)، بی واسطه، به معنای اندیشه و پروای از نافرمانی و انجام احکام و مسؤولیت‌هایست که مقرر داشته است. با واسطه حرف (من)، نگرانی و برکنار داشتن از عواقب امری را می‌رساند: **وَالَّذِينَ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا: مَكْرَ أَنْكَه** از آنان بیم داشته باشید و بخواهید که خود را از آسیبشان برکنار دارید. آل عمران، ۲۸، و اگر بواسطه حرف باء به مفعول متصل شود، بیان سبب و وسیله اتقاء است: **دَاتَقَىٰ بِهِ: بِسَبَبِ أَنْ خُودَ رَا از زیان و آسیب برکنار نگه داشت. أَفَمَنْ يَتَّقَىٰ بِوَجْهِهِ سُوَاءَ الْعَذَابِ... الزمر/ ۲۴.** حق تقاته، تأکید و بیان نوع فعل - اتقوا الله - است:

تقوای کامل و به حق و همیشه و همه جانب و در همه جهات، خود داری از محرمات و انجام واجبات حکمی، مرتبه‌ای از تقوای در افعال و همچنین پروای از بروز انگیزه‌ها و محرک‌های مخالف احکام شرعی و عرفی و خود داری از واقع شدن در محیط اینگونه انگیزه‌ها و محرک‌ها و پیشگیری از آنها و کوشش در اصلاح و فراهم نمودن محیط سالم. این مراتب تقوا، منشأ شناخت آیات الله و جهتگیری در جهت سبیل الله و هدایت به سوی صراط مستقیم می‌باشد. همینکه سالک برکنده شد و به راه آمد و هجرت کرد، در مسیر و در فضاها و گذرگاه‌هایش دچار تضادها

و عوامل بازدارنده و برگرداننده و تردیدها و وسوسه‌ها و جاذبه‌های گوناگون می‌شود که باید با هشیاری و نیروی تقوا در برابر آنها پایداری کند و آنها را واپس زند و از آنها بهرآسد.

این حرکت در صراط مستقیم و سبیل‌الله، کشش و کوشش به سوی کمال مطلق «تکامل» و حق تقوا است - حق تقاته - چون حقیقت ثابت و پیوسته جهان و انسان همین حرکت جوهری و ارادی به سوی حق و کمال مطلق است و جز آن همه چیز نمودارها و نمایشها و در مسیر آنست و بهره هر موجودی از حق در حد بودن در صراط مستقیم و حق و نزدیکی و دوری بدان است. باطل و ناپایداری: توقف و منع و انحراف - «... تبغونها عوجاً» - و به دور ماندن از آن است. و چون خطاب و امر - اتقوا الله - به همه مؤمنان است که در مراتب ایمان و آگاهی و پایداری مختلفند، باید «حق تقاته» در حد استطاعتها باشد: «فاتقوا الله ما استطعتم...» تغابن/۱۶، و این دو آیه مفسر هم باشند نه منافی که توجیه و نسخی در آنها روا باشد، و یا امر و حکمی به غیر مستطیع لازم آید.

تعبیرها و تبیینهایی که در بیان این آیه آمده همین حد استطاعت را می‌رساند: «اتقوا الله حق تقاته: أن يطاع فلا يعصى ویذکر فلا ینسی ویشکر فلا ینکفر...» = حق تقاته این است که از خداوند اطاعت شود و از او سرپیچی نشود و به یاد باشد و از یاد نرود و سپاسگزاری شود و کفران نگردد؛ «ان یجاهدوا فی الله حق جهادهم ولانأخذهم فی الله لومة لائم» و یقوموا لله بالقسط ولو علی انفسهم و آبائهم و ابنائهم: جهاد کنند در راه خدا آنچه‌انکه باید، (آنچه‌انکه حق جهاد است) بدان اندازه که توانند و باید، در راه خدا هیچ سرزنی بازشان ندارد و جذبشان نکند و برای خدا به قسط قیام کنند گرچه به زیان خود و پدران و فرزندان باشد. تقوای به حق تا آن حد باید از جاذبه‌های متضاد برهاند و پیش برد که بکسر تسلیم حق و جواذب آن گردد. تقوا از مایه ایمان «با ایها الذین آمنوا» قدرت می‌یابد، با تحقق تقوا هر انگیزه و اندیشه و کشش و عمل مخالف کمال، از میان می‌رود: «حق تقاته» تا انسان از نو تکوین و رشد یابد و به کمال رسد و بکسر تسلیم خدا

و اراده او شود، همچون میوه‌ای که از درخت مایه می‌گیرد و با قدرت دفاعی از نفوذ آفات مصون می‌ماند تا رسیده شود و آسان از شاخه خود جدا شده تسلیم منشأ اصلی و حیاتی خود گردد و پرورش یابد و تصاعدی همی برآید:

ولا نموتن الا و انتم مسلمون - این نهی غیر اختیاری، خبر و بیان نتیجه و نهایت امر اتقوا الله و تأکید حق تقانه، است: چنان پایدار و ملازم حق تقوا باشید تا از هر بستگی برهید و در نهایت زندگی و رسیدن مرگ تسلیم حق گردید.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ...

جبل الله، ریسمان و رشته تائیده آیات کتاب و بروت و احکام آنست که راه خدا «سبیل الله» را می‌نمایاند و می‌گشاید و اعتصام به آن به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند: «ومن يعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم، ایمان و تحقق تقوا، تا مقام تسلیم، انسان را از تجزیه و تفرقه درونی و سقوط، و مجتمع ایمانی را از پراکندگی می‌رهاند و بالا می‌برد. مجموع وحی و کتاب و نگهبانی آن برای همین اعتصام به جبل الله است: «و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها...» این تشبیه و استعاره کوتاه و حسی - جبل الله - آیات و سنن و احکام و کتاب الهی و تعهدات ناشی از آنها را می‌نمایاند که اعتصام به مجموع آنها فرد و جمع را از بازگشت و ارتجاع به جاهلیت و پراکندگی و سقوط باز می‌دارد و به سوی توحید و کمال و بروز استعدادها بالا می‌برد. همچون رشته عهدی که بین خالق و خلق است و از مقام الوهیت تنزل یافته و آویخته شده و تا اعماق اندیشه انسان پیوسته گردیده که برای نگهداری و تقویت قدرت تقوای فردی و جمعی و واپس نگهداشتن جاذبه‌های مخالف و متضاد و گذشتن از آنها، باید این رشته - جبل الله - را با همه قوای فکری و خلقی و عملی، محکم گرفت و به آن پناهنده شد و عصمت و اعتصام یافت. و اگر اعتصام بدان سست و گسیخته گردید، اجتماع متعالی به سوی وابستگی‌ها و تعهدات و پیمانهای جاهلیت و عقب مانده روی می‌آورد و کشانده می‌شود که بر پایه و نهاد تعارض و دشمنی قبیله‌گی و طبقاتی شکل

می گیرد و حبلها و دامهائی را بسود طاغوتها و شیطانها در بر دارد. چون اجتماع به هر صورت که باشد، شکلی از پیمانها و حبلها است، یا حبل خدا و یا حبل شیطان.

جمعاً، حال و تأکید امر اعتصموا و مفهوم آن چنان اعتصام جمعی و توحید قوائی است که همه را از بر گشت به اندیشه‌ها و انگیزه‌های فردی و طبقاتی برتر نگه دارد. و لا تفرقوا، نهی تأکیدی و بیانی برای امر اعتصموا... و یا پیشگیری از تفرقه‌ایست که شاید از کج فهمی و انحراف از آیات پدید آید: «...وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ...» / ۲۱۳ و راههای فرعی و تفرقه‌انگیزی که از صراط مستقیم منشعب شود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...» انعام / ۱۵۳.

انحراف از یگانه راه خدائی «سبیل» و پیروی از راه‌های فرعی «سبل» به تفرقه‌های عنصری و طبقاتی و فردگرائی و ظهور ربتها و طاغوتها می انجامد که همان جاهلیت و ارتجاع کامل است. این اعتصام به حبل الله است که از کشانده شدن به راه‌های انحرافی و سرانجام آنها باز می دارد و پس از کشیده شدن به سوی آنها و سقوط در آنها، باز به سوی توحید قوا و اندیشه‌ها می کشاند و تعالی و تحرك می بخشد. حبل الله متین و محکم و گسترده و باقی که از آیات کتاب مبین و عقاهاى پاك و فطرى و عمل و گفتار رسول و پیروان راستین او به صورت سنت و حدیث تر کیب یافته، در توحید قبله و مناسک و عبادات و شعارها تحکیم گردیده است. این امر - اعتصموا - چون دیگر اوامر قرآن ایجابی است، و هر فرد آگاه و مؤمن و مسؤول را مکلف می کند که امت اسلامی را پیوسته به اعتصام به حبل الله بخوانند و از تفرقه بازدارند و راههای نفوذ عناصر مزدور و ارتجاعی و تفرقه افکن را سد کنند. چنانکه راهبران راستین و پیشوایان اسلامی، اعتصام به حبل الله و دعوت به توحید و نفی تفرقه را بیش از هر مسؤولیت و تکلیفی و برتر از آنها به شمار می آوردند و در همه جهات در راه آن مجاهده می کردند و از عواقب جهتگیری و نفاق پروری، جمع مسلمانان را بر حذر می داشتند و نعمت وحدت و الفت را تذکار می دادند:

وَإِذْ كُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا.

این تذکار و آگاهی و مقایسه بین زندگی جاهلیت و انقلاب توحیدی و این نعمت الفت و وحدت و آن نکبت و دشمنیها و هراسها، تأکید امر اعتصموا بحبل الله و تبیین نتایج اعتصام و عواقب انفصام است. از کنتم اعداء، تصویر کوتاه و بارز است از اجتماع سراسر دشمنی و وحشت جاهلیت که از دشمنیها و کینهها تکوین یافته و شکل گرفته بود: کنتم اعداء، دشمنی قبیلگی و خانوادگی و طبقاتی و انواع شرکها که گذشت زمان و خونریزیها و جنگها و غارتها ریشه آنرا محکم کرده بود و نسل به نسل وارث آن بودند و همی جریان داشت و هر چه می گذشت دشمنیها ریشه دارتر و فاصلهها عمیقتر می گردید و امیدی نبود که جبر زمان و قهر دشمنان و یا اشتراك منافی، آن دشمنیها را در میان قبائل متفرق به الفت سطحی مبدل کند چه رسد به الفت قلوب پر از کینه و ازهم رمیده. این تقدیر و تدبیر و نعمت خدا بود - نعمه الله، بنعمته - که بعثتی توحیدی و انقلاب درونی و تاریخی در میان چنین مردمی پدید آورد و پر تو آن در آفاق نفوس و آن سر زمین تا پید و آن شب دیجور، با احلام موخش و خوابهای پریشان، سپری گردید و صبح صادق دمید و نسیم رحمت وزید و مغزها و دلهای مردمی که روابطشان کینه و دشمنی - اعداء - بود پاک و پیوسته شد و همینکه چشم گشودند خود را برادر دیدند: فاصبحتم بنعمته اخواناً، نعمتی که ایمان و صفا و عزت و حرکت و رهائی از هر پستی و سقوطی، و هر نعمتی را در بر دارد.

وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

تمثیل و تصویر کوتاه و جامعی از «از کنتم اعداء...» است تا وضع گذشته، پس از این تحول و انقلاب همه جانبه، در برابر دیدشان مشهود باشد. چون مخاطب خطابهای جمعی این آیات مردم متصف به وصف ایمانند: «یا ایها الذین آمنوا...» هر متحول و منقلب به انقلاب ایمانی را در هر زمان و مکان فرا می گیرد، مانند: